

داستانهای مشهور جهان!

- سلام. خوبی؟

آب دهانش را قورت داد و با چهره‌ای وحشت زده برگشت به سمت صدا. مهسا با لبخند روبه رویش ایستاده بود.

- جواب سلام واجبه آقای دکتر!

صدرا کتاب داخل دستش را روی میز گذاشت و دستها را در جیب کرد تا تعادل داشته باشد و لبخند مصنوعی به لب آورد.

- به مهسا خانوم! خوبی؟

- خوبم. چیه؟ چرا هول شدی؟ چرا رنگت

پریده؟ نترس. کاری باهات ندارم. نترس

آبرو تو نمی‌برم. کارهای تو به من ربطی نداره،

ماه هیچ وقت پشت ابر نمی‌مونه و بالاخره

کارات لو میره.

- نمی فهمم منظورت چیه؟ چرا بترسم؟ مگه

چیکار کردم؟

- خیلی پروویی صدرا! خیلی.

مهسا بند کیفش را در دستان لرزانش فشرد

و روی اولین صندلی که کنارش بود، نشست.

صدرا هم صندلی دیگری آورد و کنارش

نشست.

- من کار دارم. الان جلسه تموم میشه، هنوز

کتابا آماده نیست. امشب خودم بهت زنگ

میزنم. فقط برام جالبه تو از طرف کی دعوت

شدی؟

مهسا خیره به او بلند شد و پوزخندی زد.

- احتیاجی نیست. نیومدم عشق گدایی

کنم یا اشک تمساح بریزم. چون معتقدم

آدمها به دنبال لیاقتاشون میرن. فقط اومدم

بگم، فکر نکن خیلی بچه زنگی. فکر نکن

نفهمیدم کی هستی، می‌دونستم کارمند

ساده اینجایی. می‌دونستم فوق دیپلم ادبیات

داری. می‌دونستم بچه پایین شهری. ولی

اینا مهم نبود. اون کار قشنگت که برام انجام

دادی، دنیایی ارزش داشت. پیدا کردن اون

کتاب خیلی سخت بود. هم سخت هم گرون.

ولی تو برام انجامش دادی. صدرا می‌خواستم

بهت بگم، من میدونم کی هستی و اصلا هم

برام مهم نیست. وجود خودت برام ارزش

داره. ولی...

مهسا سکوت کرد و صدرا شرمنده و ناراحت

نگاهش را دزدید. دختری که همراه مهسا

بود از سالن بیرون آمده و گوشه‌ای منتظر

ایستاده بود.

مهسا دستی برای دوستش تکان داد و گفت:

همه چیز رو می‌دونستم جز اینکه، دروازه

دلت به روی همه بازه و زود خسته و دلزده

میشی. در ضمن آقای دکتر، مثل اینکه

فراموش کردین به واسطه شما من عضو

کتابخونه هستم و هر سمینار و همایشی باشه

برام پیامک میاد... مهسا قدمی برداشت اما

دوباره ایستاد. پشت به صدرا با لبخندی ادامه

داد: خدانگهدار تون آقای دکتر.

دقایقی گذشت و صدرا همچنان مات و

متحیر روی صندلی ولو شده بود، انگار قدرت

بر خاستن نداشت. در سالن باز شد و دوباره

سرو صدا و همه‌همه فضا را پر کرد.

بسته‌ای از کتاب کنارش مانده بود به سختی

بلند شد و کتابها را برداشت تا به مراسم برسد.

نگاهی به طرح جلد و عنوان کتاب کرد و زیر

لب گفت: در جاده‌های دروغ...

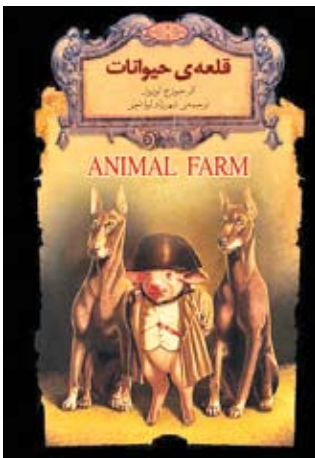
وقتی کتابی بزرگ و حجیم باشد فرد خواننده مجبور است روزها وقت خود را صرف مطالعه آن کند... «پیرمرد و دریا»، «بیگانه»، «مزرعه حیوانات»، «در جبهه غرب خبری نیست» و «شازده کوچولو» از جمله کتابهایی هستند که به عنوان کوتاهترین کتابهای مشهور جهان شناخته می‌شوند.

یکی از کتابداران کتابخانه معروف اسکندریه در مصر می‌گفت: کتاب بزرگ مثل یک شیطان بزرگ است به عبارت دیگر وقتی کتابی بزرگ و حجیم باشد فرد خواننده مجبور است روزها وقت خود را صرف مطالعه آن کند. در سالهای اخیر اکثر کتابهای قطور و حجیم طرفداران کمتری دارند و معمولاً ناشران به خاطر همین ترجیح می‌دهند داستانها و قصه های کوتاه چاپ کنند. سایت لیست ورس فهرستی از کوتاهترین کتابهای مشهور جهان تهیه کرده است:



پیرمرد و دریا / ارنست همینگوی

کتاب ۱۱۰ صفحه‌ای «پیرمرد و دریا» نام رمان کوتاهی است از ارنست همینگوی، نویسنده سرشناس آمریکایی. این رمان در سال ۱۹۵۱ در کوبا نوشته شد و در ۱۹۵۲ به چاپ رسید. «پیرمرد و دریا» آخرین اثر مهم داستانی همینگوی بود که در دوره زندگی‌اش به چاپ رسید. این داستان - که یکی از مشهورترین آثار همینگوی است - شرح تلاشهای یک ماهیگیر پیر کوبایی است که در دل دریاهای دور برای به‌دام انداختن یک ماهی بسیار بزرگ وارد مبارزه مرگ و زندگی می‌شود. نوشتن این کتاب یکی از دلایل عمده اهدای جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۵۴ به ارنست همینگوی بوده است.



قلعه (مزرعه) حیوانات / جرج اورول

این رمان درباره گروهی از حیوانات است که انسان‌ها را از مزرعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند بیرون می‌کنند و خود اداره مزرعه را به دست می‌گیرند، ولی پس از مدتی این حکومت جدید به حکومتی خودکامه مشابه دوران گذشته تبدیل می‌شود. این رمان نمادی از مبارزه با استبداد است. مزرعه حیوانات داستان انقلاب حیوانات علیه مالکین خود است که پس از پیروزی قوانینی تهیه می‌کنند که شامل بندهای زیر است:

هر که روی دوپا راه می‌رود دشمن است. هر که چهارپا دارد و یا بال، دوست است. حیوانات لباس نمی‌پوشند. حیوانات در تخت نمی‌خوابند. حیوانات الکل نمی‌خورند. حیوانات همدیگر را نمی‌کشند. همه حیوانات خلقتی یکسان دارند.



شازده کوچولو / آنتوان سنت اگزوپری

این داستان یکی از محبوب‌ترین داستانهای کوتاه ادبیات کودک محسوب می‌شود که معمولاً بزرگسالان نیز آن را دوست دارند و در حقیقت برای تمام سنین نوشته شده است. این کتاب با ساختاری ساده داستان شاهزاده‌ای را می‌گوید که در سیاره‌ای ناشناخته تک و تنها حکمرانی می‌کند ولی تصمیم می‌گیرد به زمین سفر کند.

بیگانه / آلبر کامو

این کتاب داستان یک مرد درونگرا به نام مورسو را تعریف می‌کند که مرتکب قتل می‌شود و در سلول زندان در انتظار اعدام خویش است. داستان در دهه ۳۰ در الجزایر رخ می‌دهد. مورسو در مراسم تدفین مادرش شرکت می‌کند و در عین حال هیچ تأثر و احساس خاصی از خود نشان نمی‌دهد. داستان با ترسیم روزهای بعد از تدفین ادامه می‌یابد. مورسو به عنوان انسان بدون هیچ اراده به پیشرفت در زندگی ترسیم می‌شود. او هیچ رابطه احساسی بین خود و افراد دیگر برقرار نمی‌کند و در بی تفاوتی خود و پیامدهای حاصل از آن زندگی‌اش را سپری می‌کند. او از این که روزهایش را بدون تغییری در عاداتهای خود می‌گذراند خشنود است تا اینکه...

در جبهه غرب خبری نیست / اریک مار یاریمار کو

داستان نسل گمشده‌ای از پسرانی است که در جنگ جهانی اول تمام زندگی خود را خرج کرده اند. این داستان از زبان پل برمر گفته می‌شود که قبل از جنگ دچار مشکلات روان پریشی بوده است. قبل از جنگ این پسران با خواندن داستانهای هومر روحیه وطن پرستی بسیاری دارند ولی بعد از جنگ این روحیه به ذهنی آشفته و گم شده در میان مردم تبدیل می‌شود. تمام دوستان برمر در جنگ کشته شده‌اند و او در آینده هیچ دوستی برای ادامه زندگی ندارد. کتاب با این پیام تاثیرگذار به پایان می‌رسد که چیز جدیدی در غرب وجود ندارد. تمام صحنه‌های جنگ و کشتارهای مربوط به آن در چند خط خلاصه شده است تا بی ارزشی هدف آن را نشان دهد و نشان دهد سربازان برای هیچ می‌مردند.

